بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

در عداد مواردي كه ممكن بود گفته شود علم خاصي ممنوع هست، مورد ديگري است كه مطرح می‌كنيم. بعد از مباحث اوليه با بررسی مجموع آيات و روايات سه چهار مورد از علومي كه در روايات موردتوجه بود و تعلم آن لازم بود، بيان كرديم بعد علومي «**مَا يَنْبَغِي تَعَلُّمُهُ**»[[1]](#footnote-1) را مطرح كرديم که يا حرام است يا كراهت دارد. تابه‌حال حدود 8 مورد شده است و مورد آخر آن را مطرح می‌كنيم، جلسات بعد هم مواردي كه بخصوص ترغيبي در باب آن وارد شده، یعنی نقطه مقابل این‌ها را بررسی می‌کنیم.

بعد از بررسی مجموعه آيات و روايات و اينكه اطلاقي داريم يا نداريم و بعد هم دسته‌بندی آن‎ها و علوم را که ذكر کرديم، شايد مناسب بود که در ادامه بحث «**مَا يَنْبَغِي تَعَلُّمُهُ**» موارد خاصي كه وارد شده را بحث بكنيم بعد به مباحث «**مَا يَنْبَغِي تَعَلُّمُهُ**» بياييم، ولی بحث این‌طور پیش رفت. بحث در تتمه موارد «**مَا يَنْبَغِي تَعَلُّمُهُ**» است و به مواردي كه تعلم آن توصيه و ترغيب شده برمی‌گردیم، بحثي كه بعد خواهيم كرد اگر در تتمه بحث قبلي قرار بگيرد و «**مَا يَنْبَغِي تَعَلُّمُهُ**» هم بعد قرار بگيرد بهتر است.

آخرين مورد، در مورد علم انساب و تاريخ و عربيت در حديث مشهوري كه بارها شنیده‌اید وارد شده است و حوادث و وقايع گذشته و انساب و امثال این‌ها كه چند مورد در روايات است. انساب و تاريخ ايام جاهليت و اشعار و عربيت، مواردي است كه در آن حديث مشهور وارد شده كه می‌خواهيم سند و دلالت آن را بررسی بكنيم. البته ذيل آن هم حصري وجود دارد که آن را هم بررسی می‌كنيم.

بنابراین علم انساب و تاريخ جاهليت و امثال این‌ها موردي است كه ممكن است گفته شود به نحو حرمت یا کراهت ممنوع است که جهات آن را بررسی می‌کنیم. براي اينكه وارد بحث بشويم ابتدا بايد دليل بحث و روايتي كه وارد شده را ببينيم چون اگر روايتی، چيزي نبود علی‌القاعده بر همان اصل اباحه باقي بود، چون ترغيب مطلقي نداشتيم بر اصل اباحه باقي بود، مگر در شرايط خاص. به‌عبارت‌دیگر يك وقتي می‌خواهيم علم تاريخ مخصوصاً تاريخ جاهليت و انساب و امثال این‌ها را بررسی بكنيم و يك وقتي هم می‌خواهيم طبق روايات بحث بكنيم؛ روشن است که اطلاق به استحباب و ترجيحي نداريم، به‌عنوان اولي حمل بر اباحه می‌شود منتها با عناوين ثانوي ممكن است حرام یا واجب بشود که بر حسب مورد و عناوين ثانوي است كه بعضي از عناوين را ذكر کرديم اين روي قاعده است، اما بخصوص چون در اینجا رواياتي در باب آن وارد شده، معترض شديم والا اگر همين روايات نبود متعرض نمی‌شديم و عطف بر قاعده كلي می‌كرديم.

# روایت چهارم از دسته «مَا يَنْبَغِي تَعَلُّمُهُ»

در اینجا ظاهراً يك روايت باشد منتها با دو سه سندي كه است در وسائل و بحار و جاهاي مختلف نقل شده است، اصل آن از اصول كافي بوده كه در وسائل و در بحار و در سرائر ابن ادريس هم است. اصل حديث با سندهاي متفاوت از اصول كافي و سرائر است. آدرس اين روايت در وسائل جلد 12 ابواب ما يكتسب به كتاب تجارت، باب 105 حديث 6 صفحه 245 در وسائل 20 جلدي، كه مرحوم حر عاملي صاحب وسائل اين را از اصول كافي نقل كرده منتها ذيل آن آقاياني كه تصحيح كردند گفتند که اين روايت هم علاوه بر اینكه در اصول كافي است در آخر سرائر هم آمده كه سند آن مقداری متفاوت است که بعد عرض می‌كنيم.

در بحارالانوار جلد 1، صفحه 211 كتاب العلم باب 6 حديث 4 می‌باشد. در بحار این را از امالي نقل كرده‌اند از سرائر هم نقل كرده‌اند و سندهاي متعددي دارد، در باب 105 وسائل عنوان آن اين است «**ما يَنْبَغِي تَعَلُّمُهُ وَ تَعْلِيمُهُ مِنَ الْعُلُومِ وَ مَا لَا يَنْبَغِي‏»**[[2]](#footnote-2) عنوانی كه روي آن بحث می‌كنيم حديث 6 این‌طور است؛ محمد بن يعقوب عن محمد بن الحسن و علي ابن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن عيسي عن عبيدالله بن عبدالله دهقان عن درست بن منصور واسطي عن ابراهيم بن عبدالحميد عن ابي حسن موسي (ع). همه این‌ها به امام كاظم (ع) برمی‌گردد كه بعضي جاها مستقيم می‌گويند ايشان این‌طور فرمود، بعضي جاها عن آبائه نقل می‌كنند، فرقي نمی‌كند.

متن حديث این است كه «**دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُل**‏» وارد مسجد شدند و ديدند عده‌ای دور يكي را گرفتند «**فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَّامَةٌ**» گفتند این علامه است خيلي علم دارد «**قَالَ وَ مَا الْعَلَّامَة**» علامه كه می‌گويد چه نوع علمي دارد، چه نوع عالمي است؟ «**قَالُوا أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ بِالْأَشْعَارِ وَ الْعَرَبِيَّةِ**»[[3]](#footnote-3) گفتند انساب عرب و وقايع عرب و ايام جاهليت را می‌داند و درواقع همه علم انساب را دارد؛ هم تاريخ جاهليت و قبائل و عشائر و وقايعي كه واقع شده است، حدود يك و نيم قرن قبل از بعثت را جاهليت می‌گويند، در طول 150 سال شايد حدود صد یا بيش از صد جنگ خيلي بزرگ و مهم و عشيره‌ای و قبيله‌ای داشتند که بعضي از جنگ‌ها شاید صدسال ادامه داشته و عشاير و قبائل هم روي اينكه اين را نگه دارند حساس بودند، خيلي به‌صورت مكتوب نبوده ولي به‌صورت شفاهي و افواهي تاريخ حساسيت این‌ها را نشان داده است، حساس بودند که وقايع انساب و قبیله‌های آن‎ها و مرزها و حدود آن محفوظ بماند و افتخارات به آن انساب و وقايع و جنگ‌ها و پیروزی‌ها و فتح‌ها هم خيلي باب بوده است. يك فضاي تفاخر و حالت عشيره‌ای و قبائلي که هم تفاخر به انساب و هم به عشائر و قبائل و هم به فتوحات و امثال این‌ها باشد.

اين يك جهت است كه حساسيت تاريخي دوره جاهليت بود كه بعد هم به شکل‌های ديگري در دوره اسلام استمرار پيدا كرد، از سوي ديگر عربيت و این‎‌ها هم كه اینجا آمده، دارد «**بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ**» اين يك فصل است كه مربوط به روابط اجتماعي و افتخارات آن‎ها می‌شود، يك بخش هم «**بِالْأَشْعَارِ وَ الْعَرَبِيَّةِ**» است كه بخش ذوق ادبي و شکوفایی از نظر شعر و ادب که داشتند. عربيت كه اينجا آمده، منظور دستور زبان و این‎‌ها نيست به اين شكل که دستور زبان عربي مكتوب باشد و روي آن كار بكنند خيلي مرسوم نبوده است، منظور از عربيت عمده ادب عربي است که شامل اشعار و نثرها و معلقات سبع و امثال و نظایر این‎‌ها می‌باشد.

## بررسی دلالی و سندی روایت

درواقع كل اين بخش از حديث به 2 بخش عمده برمی‌گردد؛

1. يكي بحث تفاخرات به انساب و وقايع و فتوحات و افتخارات قبيله‌ای و عشيره‌ای است كه «**بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ**» و يك بخش هم ذوق ادبي و مسائل ادب و شعر و قصايد و امثال این‌ها كه و الاشعار والعربيه است. -اين توضيحي برای اين مورد است- به حضرت جواب دادند كه «**أَعْلَمُ النَّاس‏»**
2. نكته دوم اين است که معلوم است که وقت صدور این حدیث در دوره مدينه است و حتماً يك مقدار جلو رفته است اينكه مسجدي بوده است كه عده‌ای جمع می‌شدند و چيزي ياد می‌گرفتند، قطعاً در مكه نبوده، مدينه بود در مدينه هم بعد از يك نوع تحكيم و استحكامی بوده که نظام اسلامی و مردم داشتند.

اين دو نكته‌ای است كه منظور از انساب اين دو بخش مورد سؤال است كه در این پاسخ به حضرت براي توضيح علامه بر آن تأكيد شده و يكي هم اينكه «**قَدْ أَطَافُوا بِرَجُل**‏» آن هم در مسجد و با اين گستردگي نشان می‌دهد که در مدينه بوده، آن هم بعد از گذشت چند سال از ورود به مدينه، حتماً نيمه دوم دوره‌ای است كه حضرت در مدينه بودند -با اين قرائني كه عرض كردم، قاعدتاً چنين چيزي باشد.

از حضرت سؤال كردند علامه چيست؟

جوابي كه حضرت دادند این است كه «**فَقَالَ النَّبِيُّ ص ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ**»[[4]](#footnote-4)- متعدي هم بكار می‌رود. علمي است كه زياني به جاهل آن نمی‌رساند و سودي هم براي عالم خود ندارد، این حدیث ذيلي دارد که از ذیل‌های بسيار مشهور و بسيار مبهم و مجمل است، ثم قال النبي (ص) «**إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْل**‏»[[5]](#footnote-5) اين روايتي كه اينجا آمده است، در بحار هم عين همين آمده، البته بعضي از نقل‌ها؛ «**إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ**»[[6]](#footnote-6) را در بحار به‌صورت دو روايت نقل كرده، يعني يك نوع تقطيع شده است. چون گاهي در روايات داريم كه چیزهای متفرق را جمع كردند، این يك مقدار کمتر است، مثل آنكه دارد که «**لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَام‏»**[[7]](#footnote-7) 7 الی 8 فقره است گاهي احتمال می‌دهند که این‌ها روايات مختلف بوده كه کسی همه آن‎ها را جمع كرده، ولي آن طرف كه جمع را تفريق بكنند زياد است، در احاديث، جمع متفرق كم است اینكه احاديث مختلفي را که به هم می‌خورد، کسی جمع بكند؛ مثلاً گفته **لاضرر في الاسلام، لاحرج ولا...** این‌ها را یکی جمع بكند، در این مواردي احتمال آن را داده‌اند. پس جمع متفرقات كه به‌صورت يك حديث نشان داده بشود و در كنار هم قرار بگيرد، زياد نيست، بعضي جاها با قرائني خواستند این را ادعا بكنند؛ وقتی‌که يك حديث نقل می‌شود، اگر احتمال بدهيم كه متعدد بوده است ولي كسي آمده اين را جمع كرده است، شايد خلاف باشد، اصل عدم اين است. قرائن ويژه‌ای می‌خواهد که بگوييم جمع متفرقات شده، اما تفريق مجتمعات در احاديث، زياد داريم كه يك حديث بوده و تقطيع شده است، شاید به‌طور قطعی نشود اصل را به‌سادگی در آن جاري كرد که در علم اصول از خود این هم حرف‌هایی متولد می‌شود که جای خود دارد. اين دو نوع تصرفي بوده كه گاهي در احاديث احتمال آن هست و مواردی هم دارد منتها اصل، عدم آن است در اولي اصل عدم آن خيلي قوي است و در دومي به اين قوت نيست.

اينجا دو موضوع داريم:

* يكی این‌که حضرت وارد مسجد شدند و گفتند علامه، حضرت فرمودند که چيست و جواب دادند که؛ «**ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَه**‏»
* بعد دارد، ثم قال النبي؛ «**إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ**» كه در ظاهر ادامه آن حديث است منتها مثلاً در پاره‌ای از متون روايي، این‌ها تفكيك شده است به‌عنوان نمونه اين ذيل در عوالي اللئالي و در بعضي کتاب‌های عربي ديگر به‌صورت جدا آمده، «**إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ**» و صدر هم در بعضي از كتب تاريخي جدا آمده است.

اينجا اگر خود ما بوديم و جاهايي كه اين روايت را جدا آوردند می‌گفتيم جدا و روشن است؛ اما با توجه به حديثي كه این‌ها را در یکجا آورده و بعد می‌گويد ثم قال النبي؛ ثم هم دارد، قرينه دارد که ادامه آن است؛ هم مضموناً به هم می‌خورد هم ظاهر ثم قال النبي كه در روايات امام كاظم (ع) ظاهر اين است كه ادامه ‌آن است اين حديث كه بين این‌ها جمع شده و اين دو مضمون مرتبط آمده «**ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ**» و «**إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ**» این‎‌ها قرینه می‌شود که تفریق مجتمع شده، یعنی يك حديث بود، كه بعضي ذيل آن را گرفته‌اند و جدا كرده‌اند.

## جمع‌بندی روایت

پس مجموعاً يك حديث است ولي جاهايي جدا شده است، مجتمع آن قرينه است براي اينكه تقطيع شده، در خود نهج‌البلاغه و این‎‌ها تقطيع زياد شده است. خطبه‌های امیرالمؤمنين كه استخراج كردند در اصول و منابع اصلي آن خطبه‌هایي كه هست خيلي جاهاي آن روشن است كه در منبع اصلي مفصل است، مرحوم سيد رضي قسمت‌هایی از آن را گرفته و قسمت‌هایی را كنار گذاشته است.

این احتمال در قواعد ما و اصول و فقه خیلی حرف توليد می‌كند و خیلی به این‌ها پرداخته نشده است؛ البته بعضي جاها به اين پرداختند ولي بحث تفريق مجتمع و جمع متفرق جاي كار بيشتري دارد. در اصول جايي كه بحث قاعده لاضرر می‌كنند به‌طور متفرق گاهي بحث آمده ولي كامل نيامده است.

### مشكلات موجود در احاديث

چیزی که در احاديث يك مقدار مواجه با مشكل هستيم:

* يكي نقل به معنا است؛
* و دیگري تفریق‌ها و تقطیع‌های مجتمع است.

كه اين دو پديده فراوان اتفاق می‌افتاده و در روايات ما منع هم نشده و عملاً می‌دانیم این‌ها روي فهم از روايات اثر می‌گذارد. چه مقدار این‎‌ها مضر به فهم‌های ما از روايات است يا نيست، بايد روي آن كار کرد.

## مفهوم فضل

سؤال: مفهوم فضل چیست؟

جواب: درباره فضل ممكن است ابتدا به ذهن كسي بيايد که فضل به معنايي كه ما می‌گوییم است، اين اصطلاح مستحدث است يا اگر هم مستحدث نباشد اینجا آن منظور را ندارد؛ خود قرينه دارد که مرحوم علامه می‌گويد این‎‌ها خوب است و در مقام نكوهش است، - البته اينكه دليل نمی‌شود- ولي فهم ايشان هم اين بوده است «**و ما خلاهن فهو فضلُ؛ أي زائد باطل لاينبغي أن يضيع العمر في التحصيله**» ظاهر فضل اين است البته جای ترديد هست كه فضل در آن زمان‎ها به معنايي كه ما می‌گوییم به كار می‌رفته يا نمی‌رفته است؟ شايد به كار نمی‌رفته است.

به فاضل هم كه می‌گويند فاضل است، براي اينكه نسبت به ديگران زيادي دارد منتها در روايات خيلي جاها داريم كه می‌گوييم فضل است، يعني يك چيز اضافه‌ای است و به درد نمی‌خورد، نوعي نكوهش است، اما الان يك اصطلاح جديدي پيدا كرده كه نوعي مدح است. ظاهراً يك اصطلاح مستحدث باشد.

مناسب است كه به معجم‌ها مراجعه بكنيم و ببينيم به آن اصطلاح به كار می‌رود يا نمی‌رود؟

اگر به آن اصطلاح به كار برود يك مقدار ترديدي پيدا می‌شود، گرچه به قرينه تقابل شايد اينجا ترديدي نباشد. به‌احتمال خيلي قوي فضل در اینجا همان نكوهش دارد می‌كند.

اين هم يك نكته ديگر در این بحث بود.

## جمع‌بندی بررسی دلالی

نكاتي که از نظر دلالي عرض كرديم؛

**نکته اول:** اين بود که موقع نزول ورود این حديث در مدينه است آن هم اواخر بايد باشد؛

**نکته دوم:** این است که مجموعه آن موارد در دو مورد می‌گنجد انساب و وقایع و ایام یک بخش است و اشعار و عربیت بخش ديگري است؛

**نكته سوم:** اينكه اين حديث جاهايي تقطيع شده است و با قرينه اين روايت مطمئن می‌شويم كه تقطيع شده است. اين حديث نشان می‌دهد که جاهای دیگر تقطيع شده، دو تا نيست فقط يكي است؛

**نكته چهارم:** اینکه فضلُ كه اينجا هست ظاهر آن، نکوهش است؛

**نکته پنجم:** هم در عربيت است مرحوم حر عاملي می‌فرمايند که «**هَذَا مَحْمُولٌ عَلَى الْإِفْرَاطِ فِي تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّة**»[[8]](#footnote-8) نظير بحث سابق است كه عربيتي كه آمده می‌گويد منظور افراط در تعلم عربيت است و بعد می‌گويند اين منافات ندارد که در رواياتي آمده گفته كه زبان عربي را ياد بگيريد.

در تعلم العربيه بحثي كرديم و در رواياتي اين را مذمت كرده بود و به افراط و این‎‌ها جمع كرده بودند، البته حديث ازلحاظ سندی ضعيف بود و مشكلات دلالي داشت، ايشان عربيت را حمل بر بحث‌های دستور زباني و صرف و نحو و این رقم چيزها كرده، ولي ظاهراً در عربيت بحث دستور زباني نبوده است، بيشتر همان ادب عربي و لغت بود، اینکه شواهد بياوريم و بگوييم كه لغت يعني؟ چه چطور معنا كنيم؟ چنین چيزي معنا بوده نه اينكه دستور زبان باشد و...

عربيت به معناي صرف و نحو و قواعد آن و باب تنازع چطور است و مفعول آن چيست خيلي نبود. اين هم يك نكته ديگر در این حديث بود.

**نكته ششم:** راجع به «**آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ**» است تفاسير متعددي شده براي اينكه اين يعني چه؟

در شرح اصول كافي مرحوم ملاصدرا به تفسير این پرداخته است، مرحوم كمره‌ای در شرح اصول كافي -يك شرح فارسي براي اصول كافي دارد- ذیل آن طريقي دارد که مفصل بحث كرده است. خود مرحوم علامه مجلسي در همين بيان و در صفحه 211 توضيحاتي دادند و خيلي کتاب‌های ديگر که اين آيه محكمه و فريضه عادله و سنه قائمه چه چيزی است، نمی‌خواهم خيلي وارد آن بشوم براي اينكه به نظر من نهايتاً يك نوع اجمال در این است، به‌عنوان نمونه چند احتمال آن را عرض می‌كنيم؛ بعضي این‌طور گفتند؛

1. آيه محكمه مربوط به اعتقادات است، فريضه عادله و سنه قائمه مربوط به احكام و رفتارها است كه درواقع فريضه، واجبات می‌شود و سنت هم مستحبات می‌شود. بعضي چنین فرقی گذاشته‌اند.
2. يك احتمال اين است كه آية محكمه يعني واضحه الدلاله غير منسوخه، همه را در فقه آوردند، آية محكمه يعني احكامی كه نسخ نشده، فريضة عادله منظور سهام ارث است؛ روي فرائض برده‌اند چون فريضه زیاد در روایات آمده است، سهام ارث است، سنة قائمه يعني مستحبات و این‌ها، درواقع احكام غير منسوخ، فرائض در ارث و سنة قائمه.
3. احتمال ديگر در شرح اصول كافي، شرح كمره‌ای آمده كه به هیچ‌کدام نمی‌توان مطمئن شد. این بحث نهایتاً سودی برای ما ندارد. نوعي اجمال در این هست. قدر متيقن‌هایی در این آيه محكمه و سنه و این‎‌ها هست، كل اين حديث تقريباً نشان می‌دهد که علم، علم دين است، اين مفاد اصلي اين سه قسم است. -تقابل اين اقسام براي ما وجوه و احتمالاتي است كه اگر حوصله داشتید تحقيق بكنيد و بد هم نيست حداقل همه اقوال از منابع جمع‌آوری شود- اجمالاً دو سه نکته‌ای که همه می‌گویند بیان کردم.

در تفكيك و تحديد این سه مفهوم «**إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ**» اقوال و محتملات متعددي است ازجمله اين چند احتمالي كه گفتيم. ما نیازی به تفكيك این‌ها نداریم، قدر متيقن‌هايي داخل این‌ها هست.

**نكته هفتم:** كه می‌خواهم بگویم اين است كه مجموع این‌ها قطعاً در قلمرو مسائل ديني است، يعني علم، علم دين است و مابقی آن فضل است.

بنابراین بدون اينكه خودمان را درگير تشخيص تقابل اين اقسام و تحديد این مفاهيم قرار بدهيم مطمئناً هر سه مفهوم در قلمرو علم دين است و درواقع امام درصدد این است كه مجموعه معارف دين را بگويد که سه دسته هستند. پس مضمون قطعي حديث اين می‌شود که «**انما العلم علم الدين**» و معارف ديني و الهي.

می‌خواهیم بدون اينكه وارد احتمالات اين سه مفهوم بشويم به این نکته برسیم. اگر بتوانید تحقیقی بکنید خوب است- این نکته هفتم بود.

سؤال: منظور از فريضة عادله چیست؟

جواب؛ در حد وسط است افراط‌وتفریط در آن نيست ايشان هم دارد «و وصفها بالعادل لأنها متوسطه بين الافراط و التفريط و قيل المراد بها و اتفق عليه المسلمون و لايخفي بعده» بعد می‌گويد؛

* بعضی‌ها گفته‌اند، منظور از فريضة عادله احكام اجماعي است،
* بعضی‌ها گفته‌اند «**و المراد بالسنه**» مستحبات است؛
* بعضي هم گفته‌اند آيه محكمه أو فريضه عادله چيزهايي است كه از قرآن استفاده شده است و سنة قائمه كار به مستحب ندارد، احكامی است كه از سنت استفاده شده است.
* بعضي هم گفته‌اند آية محكمه و فريضة عادله مربوط به قرآن و منبع و كتاب است و سنة قائمه مربوط به سنت است؛ مضمون كلي آن مسائل ديني است.

پس احتمالات متعدد است ولي درمجموع منظور علم دين است.

## دلایل عدم حرمت

ازنظر دلالت بر حكم قضيه، حرمتي از این استفاده نمی‌شود در صدر و ذيل این روایت، جاي حرمت نيست، براي اينكه به آن شكل نهی‌ای ندارد؛ «**ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ**»

**اولاً:** نهي ندارد،

**ثانياً:** خود بيان علم كه «**لايضر و لاينفع**» نشان می‌دهد که چيز ارزشمندي نيست نه اينكه حرمت داشته باشد،

تعبير فضل هم ظهور در این دارد که حرمت اينجا نيست و علاوه بر همه این‌ها خود واقعه كه در مدينه بوده و مردم دورهم جمع می‌شدند و در مسجد هم اين جلسه تشكيل می‌شد، نشان می‌دهد که چيز حرامی نبوده، قرائن نشان می‌دهد كه حرمتي در کار نيست، اما می‌شود استفاده كراهت از آن كرد.

### احتمالات موجود در وجود حرمت و عدم حرمت

1. يك احتمال اين است كه بگوييم حرمت از اینجا استفاده می‌شود،
2. يك احتمال اين است كه بگوييم كراهت استفاده می‌شود،
3. يك احتمال هم اینکه بگوييم كه حضرت می‌خواهد بگويد این از مباحات است.

### بررسی احتمالات

احتمال اول قطعاً منتفي است زیرا محرم نيست.

پس امر داير می‌شود بين دو احتمال كراهت مرجوحيت يا اباحه؛

در ظاهر می‌شود از آن كراهت استفاده كرد گر چه ممكن است ابتدا كسي بگويد که وقتي می‌گويد فضلُ يعني می‌خواهي به دست بياور، می‌خواهي به دست نياور، اگر كلمه فضلُ تنها بود ممكن بود حمل بكنيم بر اینكه نه نكوهشي در آن است نه مدحي، حالت اباحه است، ولي با قرائن قبلي كه علمي است كه «**لاينفع من علمه**»[[9]](#footnote-9) و با توجه به رواياتي كه می‌گويد دنبال علم غير نافع نرويد، آن را بگيريم و به رواياتي كه منع از علم غیر نافع كرده ضميمه بكنيم -كه آن را بعد بحث می‌كنيم که علم غیر نافع يعني چه- آن‌وقت حداقل كراهت از آن استفاده می‌شود و خود مقام هم كه حضرت نوعي برخورد كردند، معلوم است كه حضرت می‌خواستند مردم را از آن متفرق كنند.

### جمع‌بندی

بنابراین حرمت نيست و اگر فقط فضلُ بود ممكن بود احتمال سوم را اباحه بگيريم، ولي قرائن قبلي آن‌که **«لاينفع من علمه**» و نوع برخوردي كه حضرت داشت و قرائن خارجي ديگر كه می‌گويد دنبال علم غیر نافع نرويد، نشان‌دهنده نوعی كراهت است، اين هم يك نكته ديگر در مدلول حكمي اين حديث كه 7 نکته شد.

نكته و سؤال ديگري است كه آیا خصوصيتي روي بحث انساب و وقايع است آن‌هم انساب وقايع جاهليت يا اشعار عربي و این‎‌ها يا اینکه با توجه به اين ذيل همه خصوصيات الغاء می‌شود؟

## معانی احتمالی حدیث

در این بحث به نكته مهمي می‌رسيم، دو جور می‌شود این حديث را معنا كرد؛

### احتمال اول

يك احتمال اين است كه بگوييم نكوهش حضرت متوجه اوضاع و شرايطي است كه توجه و اقبال به پاره‌ای از علوم، مردم را از توجه به دين بازمی‌داشت و نوعي رجعت به جاهليت بوده است در این اوضاع‌واحوال حضرت چيزهاي خاصي را منع می‌كند به دليل نقشي كه در رجعت به جاهليت یا در بازداشتن آن‎ها از مسائل ديني دارد، حضرت این‌ها را منع می‌كنند که عملاً چيزهاي خاص می‌شود و این‎‌ها قيود حكم می‌شوند، با قرائن حكم و موضوع، حكم قيود پيدا می‌كند، يعني آنچه نوعي رجعت به جاهليت باشد و مانع استقبال از علم دين باشد و سودي براي زندگي مادي و معنوي نداشته باشد، با اين قيود این‎‌ها را نكوهش می‌كند.

سؤال؛ دليلش چيست حدس است يا...

جواب؛ فعلاً حدس است بايد ببينيم چه قرائني می‌توانیم براي آن پيدا بكنيم وقتی‌که می‌گويد انساب عرب و تأكيد بر ايام جاهليت و این‎‌ها، نشان می‌دهد که گويا يك جريان بوده كه این‌ها می‌خواستند جاهليت را احياء بكنند و رجعتي به جاهليت بود. البته حدسي كه می‌گوييم، همين قرائن خارجي و ارتکازات كافي است كه مانع از انعقاد اطلاقي بشود. حداقل را بايد گرفت، آن زمان علمي بود كه اين نقش را داشت.

### احتمال دوم

احتمال ديگر این است كه كار به اين بحث ندارد که چه نقشي ايفاء می‌کرده است؛ اين نوعی تعليم و تعلم و رجعت به جاهليت بود. حضرت می‌خواهند به‌طورکلی هر نوع علم و دانشی كه غیردینی است و سودي براي دين انسان ندارد نكوهش بكنند و بگويند مثلاً كراهت دارد.

این دو احتمال كه اينجا است من روي اين دو احتمال و یا احتمال سومی هم که بشود مطرح كرد به نتيجه نهايي نرسيدم، اين را می‌گذاريم براي جلسه بعد سند آن‌هم باقی‌مانده روي آن تأملي بكنيد ان‌شاءالله جلسه بعد. والسلام عليكم و رحمه‌الله و برکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

1. - وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 326. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 326. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏1، ص: 211. [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان. [↑](#footnote-ref-4)
5. -همان. [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. - وسائل الشيعة، ج‏26، ص: 14. [↑](#footnote-ref-7)
8. - وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 328. [↑](#footnote-ref-8)
9. - تحف العقول صفحه 322. [↑](#footnote-ref-9)